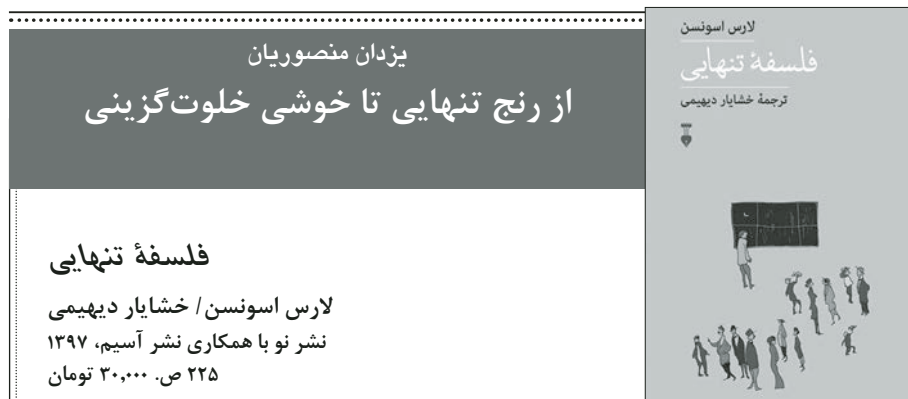


- _____ (۱۳۹۰). مقالات تقی‌زاده (جلد ششم، فردوسی و شاهنامه‌او). زیر نظر ایرج افشار، به‌کوشش پژمان فیروزبخش. تهران: توس.
- _____ شمس، اسماعیل (۱۳۸۷). «تقی‌زاده». در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱۶: ۶۸-۷۵.
- _____ هزاره فردوسی (بی‌تا، تاریخ مقدمه: ۱۳۲۲ش). تهران: [وزارت فرهنگ].
- _____ یغمائی، حبیب (به‌اهتمام) (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامه‌او. تهران: انجمن آثار ملی.



پس از فلسفه ترس، فلسفه ملال و کار، این چهارمین اثری است که از لارس اسونسن می‌خوانیم. او در این متن مختصر و مفید بار دیگر مهارتش را در واکاوی و بازنمایی مفاهیم بنیادین زندگی نشان داده و با تفسیرهایی عمیق افق‌های تازه‌ای برای مخاطب گشوده است. این بار اسونسن به تشریح سرشت تنهایی و پیامدهای فردی و اجتماعی آن می‌پردازد، «تنهایی»، همان همزاد ازلی ما که گاه حضورش گرم و دلپذیر است و گاه سرد و دل‌آزار. گاهی مشتاقانه در سایه‌اش پناه می‌گیریم تا مدتی از هیاهوی روزگار دور باشیم و گاهی از آن می‌گریزیم زیرا که تاب تحمل سردی سایه‌اش را نداریم.

سرشت و جوهر تنهایی

پرسش درباره چستی تنهایی به چند دلیل دشوار است. نخست آن‌که تنهایی وجوه و مراتب متعدد دارد. در نتیجه طیف وسیعی از واژگان را در بر می‌گیرد، که گرچه به هم مرتبط‌اند، اما سرشتی متفاوت دارند. مثلاً تنهایی خودخواسته که شکلی از «خلوت‌گزینی» است از بنیاد با انزوای تحمیلی متفاوت است. افزون بر این، تنهایی جنبه‌ها و لایه‌های دیگری هم دارد، مثلاً تنهایی می‌تواند گذرا یا دیرپا، دردناک یا دلپذیر، و خواسته (درون‌زاد) یا ناخواسته (برون‌زاد) باشد. از منظری دیگر، تنهایی می‌تواند اجتماعی یا عاطفی باشد. در تنهایی اجتماعی، فرد از نبود پیوندهای محکم با جمعی که در آن زندگی می‌کند رنج می‌برد. اما تنهایی عاطفی ناشی از فقدان یا پایان رابطه عاطفی مشخص است. بنابراین، دانش‌آموزی تازه‌وارد در مدرسه از این‌که هنوز در جمع دانش‌آموزان پذیرفته نشده دچار

تنهایی اجتماعی است، اما عاشقی که در فراق معشوق می‌سوزد گرفتار تنهایی عاطفی است. بی‌تردید کیفیت و تأثیر این دو نوع تنهایی یکسان نیست اما هر دو را «تنهایی» می‌نامیم. به این ترتیب، با مفهومی چندلایه و پیچیده مواجه‌ایم که به‌سادگی به‌کمند تفسیر در نمی‌آید و نخستین قدم در فهم جوهرش این است که دقیقاً بدانیم مراد از تنهایی کدام شکل آن و در چه مرتبه‌ای است. آیا از انزوای اجتماعی مزمن سخن می‌گوییم یا از خلوت‌گزینی خودخواسته و شاعرانه؟ آیا مراد از تنهایی همان جدایی موقتی از بستگان و دوستان است، یا اندوه ناشی از بی‌بار و یاور بودن در ازدحامی پرهیاهو؟ آیا منظور از تنهایی احساسی درونی و دیرپاست یا محصول قرار گرفتن در موقعیتی موقتی؟ اسونسن با همین رویه به واکاوی مفهوم تنهایی پرداخته است؛ ابتدا انواع آن را تشریح کرده و سپس ارتباط میان آن‌ها را توضیح داده است.

گام دیگر در مسیر شناخت تنهایی آگاهی از گریزناپذیری آن است. همه ما چه بخواهیم چه نخواهیم در مقاطعی از زندگی ناگزیر از مواجهه با تنهایی هستیم. کسانی که روحیه جمع‌گرا دارند و می‌کوشند همیشه در جمع دوستان و خانواده باشند، در موقعیت‌های مختلفی، مانند سفرهای خودشان یا دوستانشان، تنها خواهند ماند. افرادی هم که از جمع‌گریزانند که خود به استقبال تنهایی رفته‌اند و تکلیفشان مشخص است. آنان بیش از اندازه از حضور دیگران متأثر می‌شوند و با انتخاب تنهایی ترجیح می‌دهند از این تأثیر دور بمانند. در نتیجه، چه از تنهایی متنفر باشیم و چه آن را دوست بداریم، همگی سهمی از آن داریم. بنابراین، تنهایی همزاد ماست و هرگز ما را تنها نمی‌گذارد! به همین دلیل بهتر است، به جای فرار از تنهایی، چگونه زیستن با او را بیاموزیم.

افزون بر این، باید به تفاوت میان «تنها بودن» و «احساس تنهایی» نیز توجه کنیم. حس تنهایی ربطی به تعداد آدم‌های اطراف ما ندارد، بلکه بیانگر کیفیت رابطه‌ای است که با دیگران داریم. آدمی می‌تواند در میان هزاران نفر تنها باشد اما در خلوت خود احساس تنهایی نکند. معمولاً کسی که دیگران حرفش را نمی‌فهمند، در جمع، بیش از خلوت تنهاست. او گرفتار نوعی «تنهایی شناختی» شده که رنجی به مراتب بیش از تنهایی فیزیکی به همراه دارد. اما از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است ناگزیر از زیستن با دیگران است. نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن از جمله نیازهای اساسی ماست و تنهایی مانعی برای ارضای این نیازها و مولد رنج است. آدمی اگر نتواند شادی‌اش را با دیگران قسمت کند نمی‌تواند بهره‌چندانی از شادی داشته باشد. به همین دلیل می‌توان در تنهایی گریست، اما نمی‌توان در تنهایی خندید!

تاب تحمل تنهایی مقوله دیگری در این بحث است. برخی به استقبال تنهایی می‌روند و برخی از آن می‌گریزند. تنهایی برای گروه نخست نعمت و برای گروه دوم مصیبت است. بر این اساس، تنهایی در سرشت خود نه سودمند است و نه زیان‌آور، بلکه تلقی ماست که به تنهایی معنا می‌بخشد. آدم می‌تواند تنها باشد و احساس تنهایی نکند و بر عکس در میان هزاران نفر به شدت از حس تنهایی رنج ببرد. به این ترتیب، گاه تنهایی سرشار از سرور و شادی است و گاه انباشته از درد و اندوه. این بازتاب دوگانه در آثار ادبی نیز دیده می‌شود، مثلاً اسونسن به آنتوان روکانتن، شخصیت اصلی رمان

تهوع، اثر مشهور ژان پل سارتر، اشاره می‌کند که رنج تنهایی او را به جایی رسانده که قصد خودکشی دارد، اما فقط به دلیل آن‌که می‌داند هیچ‌کس از مرگ او اندوهگین نخواهد شد و احتمالاً در مرگ تنهاتر خواهد بود از این کار منصرف می‌شود. در مقابل، راینر ماریا ریلکه — شاعر آلمانی — می‌نویسد: «تنهایی‌ات را دوست بدار و با مرثیه‌ای خوش الحان دردش را تاب بیاور.» بنابراین، ماییم که به تنهایی معنا می‌بخشیم و مثل هر مفهوم دیگر این معنابخشی در چارچوب نظام فکری و ارزشی ما رخ می‌دهد. تأثیر تنهایی بر زندگی فردی و اجتماعی هر یک از ما نیز چندگانه و چندلایه است. تنهایی نه فقط فرد را از دیگران جدا نگه می‌دارد، بلکه می‌تواند او را از خویشتن خویش هم دور کند. زیرا بخش مهمی از وجود ما در تعامل با دیگران شکوفا می‌شود و شکل می‌گیرد. به همین دلیل، اسونسن بر این باور است که اساساً در انزوا نمی‌شود «انسان» شد. زیرا انسانیت ما حاصل ارتباط با دیگران است. این ارتباط نیز عمدتاً در قالب مفهوم «دوستی» شکل می‌گیرد. اما هر شکلی از دوستی از تنهایی ما نمی‌کاهد. بلکه فقط دوستی مبتنی بر فضیلت و احترام متقابل در این میان کارساز است. ارسطو میان سه شکل از دوستی تفاوت قائل می‌شود. نوع نخست دوستی مبتنی بر سود طرفین است که معمولاً دوامی ندارد زیرا این سود به دلایل مختلف می‌تواند به خطر افتد. نوع دوم دوستی مبتنی بر لذت است که سرنوشتی مشابه دارد. اما پایدارترین شکل دوستی رابطه‌ای فارغ از سود و زیان است که بر بنیاد فضیلت قرار دارد.

سخن پایانی

تنهایی سرشتی پیچیده و دیرپاب دارد. نه می‌توان به‌سادگی آن را تعریف کرد و نه می‌توان به‌روشنی مراتب آن را برشمرد. شاید به این دلیل که از یک سو تجربه تنهایی برای هر یک از ما و در موقعیت‌های مختلف زندگی منحصر به فرد است؛ و از سوی دیگر ماهیتی متناقض‌نما (پارادوکسیکال) دارد. تنهایی هم دوست و هم دشمن ماست. در نتیجه، هم سخت به آن محتاجیم و هم با تمام توان از آن می‌گریزیم! گاهی به ستایش تنهایی مشغولیم و گاه از وجودش شکایت می‌کنیم. اما آنچه مسلم است تنهایی همراه همیشگی ماست و چاره‌ای جز پذیرش حضورش نداریم. در نهایت باید بیاموزیم که چگونه حصار انزوای ناخواسته را بشکنیم و خود را از آسیب حفظ کنیم؛ و چگونه گهگاه به خلوت خود پناه ببریم تا خویشتن خویش را بهتر بشناسیم.

